



این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»  
Berlin - Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

# کاوه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

سالانه ششماهه  
در آلمان ... | ۱۰۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و سایر ممالک } یک لبره انگلیسی ۱۲ شلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است

۲۶ فروردین ماه قدیم ۱۳۹۱ زردگردی = عرّه محرم سنه ۱۳۴۰ = ۴ سپتامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 9 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از عرّه جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تنبّهات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عدهای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در عرّه هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلاعوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها بمجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسانی و کلاهی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی پائین این صفحرا بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بدهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**

Leibnizstr. 64.



# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

# ترتیبات اشتراک

بمبوم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیره انگلیسی است یکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چای اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین وهم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التعمین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را با نزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلاً هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول و حه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

## بی نظمی مرسولات

پستی

باز مجبور هستیم که تانیاً در باب بی نظمی وصول مرسولات پستی بایران نظر اداره پست ایران را بلزوم تحقیقات لازمه متوجه سازیم. بنا برنگارش وکلای کاوه روزنامه کاوه بیوشهر و مشهد و خصوصاً بکرمانشاه خیلی غیر منظم میرسد در صورتیکه در اداره کاوه نهایت دقت و مواظبت در ارسال منظم آن بعمل آمده است. از قراریکه از کرمانشاه مینویسند اصلاً مدتی روزنامه کاوه هیچ بدانجا نرسیده و این فقره بسیار عجیب بنظر میاید و سر این بی نظمی معلوم نیست. چنانکه در شماره گذشته گفته شد ما اصلاً نمیدانیم که این بی نظمی واغتشاش در خاک ایران و در پستخانهای آنجا است یا در سایر نقاط و ممکن است در بین راه و خارج از ایران حیف و میل میشود ولی بهر حال جلب نظر اداره پست ایران را لازم میدانیم که مرحمت فرموده تحقیق کاملی در این باب بعمل آورده و محض خدمت بعلم و معرفت این نقص را که مایه سکنه کلی بانشار این روزنامه شده برطرف سازند.

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی  
مصر: تجارتخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکی مقیم القاهره  
تهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۰۱  
تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی  
مشهد: کتابخانه نصرت  
اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها  
بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی  
کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی  
کرمان: تجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران.  
یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرّمشاهی پارسائی  
کاشان: تجارتخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران.  
ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با قایان و تجارتخانهای مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً بداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمّاً و مستقیماً بایشان ارسال شود.

## دوره قدیم کاوه

دوره چهار ساله کاوه منتشره در زمان جنگ که ما آنرا دوره قدیم مینامیم و چندین دوره کامل آنرا (یا باستانی یکی دو شماره) در مقابل وجه جزئی بابت اجرت پستی و غیره بمشترکین کاوه میفرستیم اینک در شرف تمام شدن است باین معنی که دیگر دوره کامل آن در اداره کاوه موجود نیست و بعضی شمارهها ناقص است مثلاً فعلاً از مجموع ۳۰ شماره (دوره کامل) چهار شماره ناقص است و بتدریج ممکن است عدّه شمارههای ناقص بیشتر شود. چون شمارههای کاوه هر کدام مستقلاً مانند کتابی یا رساله ای مفید و دارای مقالات نافعه است لهذا هیچ نوع نقیدی بداشتن همه شمارههای دوره قدیم در یکجا لازم نیست و ممکن است مانند تک فروشی هر شماره جداگانه بفروش برود بنا بر این ملاحظات ما بعد از این قیمت دوره قدیم کاوه را نه از قرار دوره کامل بلکه از قرار هر شماره جداگانه معین میکنیم تا طالبین بعدّه شمارههای واصله وجه پردازند.

برای انجام این مقصود و قرار ترتیب جدیدی ما بنا برآن گذاشتیم که قیمت هر شماره از دوره قدیم را دو عباسی = ۸ شاهی پول ایران قرار دهیم (شمارههای دوگانه چهار عباسی) که در واقع ارزاتر از قیمت سابق آنست و هر کسی که طالب باشد میتواند محض احتیاط ابتدا هشت قران که قیمت ۲۰ شماره است پیشکی بوکلای کاوه داده و قبض گرفته و بفرستد و پس از وصول شمارههای موجوده بدایشان (که توسط وکلا فرستاده خواهد شد) از قرار هر شماره دو عباسی حساب کرده و بقیه پول را بوکلا پرداخته و بسته را بگیرند.

چون شماره گذشته (۸) بواسطه تمدد مقالات در ۲۰ صفحه منتشر شد لهذا این شماره در ۱۲ صفحه نشر میشود که تعادل بعمل بیاید.



<p>قیمت اشتراک</p> <p>سالیانه   ششماهه</p> <p>در آلمان   ۱۰۰ مارک   ۶۰ مارک</p> <p>در ایران و سایر ممالک   یک لیره انگلیسی ۱۲ شیلینگ</p>		<p>این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه در برلین نشر میشود.</p> <p>عنوان مراسلات،</p> <p>Rédaction « Kaveh »</p> <p>Berlin-Charlottenbourg</p> <p>Leibnizstr. 64</p>
<p>قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است</p>	<p>۴ سپتامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی</p> <p>Nr. 9 Jahrg. 2</p> <p>Neue Folge</p>	<p>۲۶ فروردین ماه قدیم ۱۲۹۱ زردگردی - غرة محرم سنه ۱۳۴۰</p> <p>کافی است</p>

## نکات و ملاحظات

بیتقدان و سیاست چنان

مردم ایران مانند مردم هر مملکت دنیا منقسم بدو طبقه هستند یکی را **رای** و دیگری **رعیت** و لو بقدر خیلی جزئی در او ورات محله یاده یا شهر یا مملکت یا مسجد و مدرسه یا بازار یا یک طایفه از یک ایل داشته و حق حرف زدن دارند و طبقه دیگر طبقه عامه رعیت و «بخه چرکین» ها است که با نظر که از کله «رعیت» مفهوم میشود از طرف شبانان اداره شده و در زیر اداره آنها میچرخند. این دو طبقه یعنی «رای» و «رعیت» در همه ممالک و ملل موجود است منتها آنکه اسباب امتیاز طبقه اول بحسب ترقی پایه معرفت عمومی و درجه آزادی سیاسی و روحانی و اقتصادی هر ملتی مختلف است. در ایران درسی سال قبل فقط مأمورین دولت و اشراف و ملاکین و علمای روحانی و طلاب و روضه خوانها و امثال آنها و خوانین و رؤسای ایلات و تجار عمده و کلیه متمولین و همچنین اشخاصیکه «بسگان» یکی از متقدنین دولتی یا روحانی بوده و یا باصطلاح شاه شناس، وزیر شناس، امام جمعه شناس بودند طبقه اول یعنی «رای» و چوبان هارا تشکیل میدادند بعلاوه یکمده بسیار کم و معدودی از اهل فضل و سواد و نویسنده و شاعر و غیره (که آنها هم ناچار در تحت یک عنوانی بستگی بزرگان پیدا کرده و یا ستمی دولتی یا آخوندی دارا شده بودند) و باقی مردم جزو «رعیت» چرند و حلال گوشت بودند. بعد از انقلاب سیاسی سنه ۱۳۲۴ یکمده کمی از اشخاص سرچناب پرکار و دونده یا باهوش یا باسواد و با علم یا پرور و وقیح و فضول یا بلند حرفزن و هتاک و جنگی یا باجرئت و با پشت کار و قوی الاژاده یا بیکاره و بیحال ولی درستکار و با شرف و وطن دوست و یا مخصوصا اشخاص دارای قوه نطق و خطابت بر ایندسته «راعیان» قدیمی علاوه شدند یعنی کلیه آنها از شهر نشینان که باهوش یا پرکار یا باجرئت بودند و میتوانستند بزور هوش و تدبیر یا نطق یا جرئت یا عریده عده قلیل یا کثیری را از رعیت دور خود جمع کنند و در میان آنان دارای نفوذ و یا «ریش سفید»

شده و با زبان آنها بشوند و یا آنها را در حین لزوم بشورانند و با وقت زیاد و پشت کار خستگی ناپذیر برای دوندگی زیاد و تبلیغات در میان عامه و بازار و مساجد و تکیهها داشتند و لو که خود شان از «فروما یگان» و کسب بودند از درجه «رعیتی» ترقی یافته در سایه این صفات بی سرمایه مانند بلندی صدا و قوه نطق و جرئت و استعداد مخصوص اسباب چینی داخل طبقه عالی «راعیان» و مدیران ملت شدند. ولی نباید از نظر دور داشت که این عده باهوشها که از طبقه عامه بر طبقه مدیره قدیمی علاوه شده و کم و بیش دخالتی در امور جزئی یا کلی عمومی پیدا کردند رو به رفته عده معنی به و زیادی نیستند و شاید منتها باندازه پنج در صد قسمت طبقه عالی قدیمی هستند آنها بد اینقرار که قسمت عمده آنها باز بهره ای از امتیازات قدیمی داشته منتها بر پایه نفوذ و اهمیت خود افزوده یعنی اغلب (نه همه) یا از طلاب کوچک یا روضه خوان خرده یا یا میرزا و مستوفی جزء بوده اند. و باز محلی نماد که اگرچه از عده «رعیت» چند نفری کاسته و بر عده «راعیان» افزوده شد بالعکس هیچ چیز از آنطرف نکاسته و احدی از طبقه «راعیان» قدیمی نفوذ خود را اگر هم خللی در آن راه یافته آنها را از دست نداده که بیایه پست «رعیت» زبان بسته و بی صدا بیفتند. حتی «چورکچی باشی» و رئیس السادات و مدیر اداره ممیزی جراید و نسقچی باشی و قولتر آغاسی و خواجه سرایان حرم نیز که اغلب اساس کارشان و اداره ای که ایشان رئیس آن بودند از تأثیر مشروطیت از میان رفته بو اسطه ثروت قدیمی خود و نفوذ سابق باز تاحدی سری میجانبانند که رای آنها در امور محله یا مملکت بیایه کربلائی نوروز علی جوشقانی یا این نرود. پس نتیجه آنکه نسبت ترقی اصول آزادی و مساوات و حقوق اجتماعی عامه (دمکراسی) در مملکت دائره شمول طبقه مدیره و عالی که ما از آن به «رای» تعبیر کردیم وسعت مییابد.

هر طوری هست - خوب یابد، صحیح یا غلط - اداره امور عامه در هر مملکت خواه مستقیماً و خواه بطور غیر مستقیم در دست آن طبقه باهوش یا با ثروت که ما آنها را «طبقه رای» نامیدیم میباشد و سر توست خوشبختی یا بد بختی ملت بسته بصفت و خصائص و اخلاق و عقل و عقاید و کیفیت ترکیب اجزای آن طبقه است مثلاً اگر مثل هندیا صلح

جو و سلیم الطبع با شند که راضی بازار حیوانات و خوردن گوشت آنها نشوند ملل طمّاع و شیطنت کار خارجه از صفت سلم و تسلیم آنان استفاده کرده آنانرا مانند گوسفندان و دواب بارکش اسیر کرده و بقول تبریزها بسرشان زده و نانشانرا از دست گرفته مجبور میکنند که بیچارهها آذوقه و محصول خودرا برای نقل بمملکت فامخین بفروشند و خودشان در زیر استیلای حط و غلای فوق العاده توبه‌ای که مانند تب غبّ و ربع هر چند سالی مرتباً چند کرور از اولاد آنها را میکشد باجرت کمی مانند غلامان برای ایجاد محصولات خام برای کارخانهای فامخین کارکنند و مانند شتریکه «خار میخورد و بار میرد» لخت و گرسنه جان بکنند. بالعکس اگر طبقه مدیره ملّتی مثل عثمانیا پر جنگجو بوده و دایم خواب جهانگیری دیده و سودای فتح کاشغر و سمرقند و قازانرا در سر داشته باشند، همواره دم از شمشیر بزنند و جنگیز و تیمور را برسقراط و نیوتن ترجیح دهند نصیب آن ملت بدبخت آن میشود که صد سال تمام در جنگ بوده و اولاد خودرا در صحراهای یمن، در دشت طرابلس غرب، در خاک بلغار و یونان، در حوران، در مصر، در ایران، در مجارستان، در قبرس، در نجد و لحسا نسل بعد نسل بکشتن بدهند و عاقبت کارشان بدانجا بکشد که جنگ را در قونیه و اسکیشهر و سیواس بیاورند و باز بجنگند تا عاقبت در نتیجه جنگ با ملل خارجه و مقاتله دائمی با ملل غیر ترکی داخله خودشان هم ملت «حاکم» و هم ملل «محمکوم» هر دو اصلاً تمام شوند و نسلشان منقرض شود و آنها و چراگاههای دلکش دامنه آزارات و طوروس برای ملل تازه که از خارج بدانجاها هجرت کنند بماند.

انهاک صد تا مثل دیگر علاوه بر این از صفات متضاده طبقه مدیره در و تأثیرات عجیب آنها در سر نوشت ملل میتوان بدون معطلی سیاست شمرد لکن مقصود فقط توضیح مطلب کلی بتال بود و بس و آنچه گفته شد برای این مقصود کافی است. حالا اگر یکفقره مخصوصی را در طبقه مدیره ایران تحقیق کنیم معلوم خواهد شد که سر حالت حالیه ایران و مخصوصاً تنزل آن مملکت در اغلب شعب تمدن و اصلاحات اجتماعی و علمی و هر آنچه خارج از زمینه مستقیم سیاست فعلی است در کجا است. آن فقره اینست که در میان طبقه مدیره ایران کمتر کسی است که میل و عشق مخصوصی بترقی ملت خود در یکی از مدارج تمدن و علم و آبادی (باستثنای امور سیاسی بمعنی اخص) داشته و در آن راه مجدّد و جهد و ثبات کار کند. در واقع این طور اشخاص اگر هم اصلاً وجود داشته باشند بسیار نادر هستند و باقی یا بیقید هستند و یا «سیاست چی» مقصود ما از «سیاست چی» ها آن اشخاصی هستند که بعد از استقرار مشروطیت پیشه خودرا در شهرهای بزرگ و خصوصاً یا یتخت منحصر بمداخله در امور گردش چرخ دولت و نقّادی و یا تقویت از اشخاص یا اعمال هیئت اداره کنندگان دولت و یا حاکم شهر کرده تمام کار مملکت و مآتدا منحصر در نتایج حرکات و سکانات آن ماشینی میدانند که اسمش دولت یا بقول خود سیاست چیها «کابینه» است و دیگر کاری نه با ترقی زراعت در مملکت دارند نه با آبادی راها و وجود راه آهن و نه با اس اساس

همه ترقیات یعنی تعلیم عمومی و ورزش بدنی. منظور همان اشخاصی است که در طهران «کابینه ساز» و «کابینه انداز» و فرقه باز و وزیر تراش شناخته شده‌اند و قسمتی از آنها و اقسامهم بملحوص نیت و بیغرضانه بشق ترقی و استقلال مملکت خودشان و با شور مخصوصی در این راه که آنرا راه نجات میدانند قدم میزنند و مقصودشان سی در ایجاد مجلس ملّی صحیح و صالحی است مرکب از اجزای درستکار و بیغرض و عالم و با معرفت و وطن پرست و عاقل و با حزم و با جرئت (!) و تشکیل یک هیئت و زرای عاقل و بیغرض و عالم و فعال و وطن دوست و دارای تمام صفات فاضله! با وجود این چنانکه در مقاله افتتاحی شماره اول کاوه از امسال بتفصیل بیان کردیم مارا با وجود تقدیس احساسات این قسمت از سیاست چیها عقیده بر آنست که این راه اگر هم فایده‌ای برای مملکت داشته باشد راه مستقیم نجات نیست و با وجود تصدیق اینکه برای مملکت خصوصاً مملکت مشروطه یک عده مردمی هم لازم است که تا اندازه‌ای با سیاست فعلی جاری مشغول شوند باز تصور میکنیم در ایران در این باب افراط شده و بجای آنکه از هزار نفر از طبقه بیدار و با هوش مملکت پانصد نفر بتوسعه تعلیم عمومی و دویت نفر بترقی صنایع جدید و علم ماشین آلات و عده کثیری بترویج ورزشهای بدنی و صد نفر بجهاد در اصلاحات اجتماعی و آزادی زنها و قبول لوازم تمدن غربی و پنجاه نفر دیگر برای ترویج ادبیات و تاریخ و حفظ زبان فارسی و عده دیگر بمحاربه با امراض قتاله و مخصوصاً امراض تناسلی و جمعی بجنگ با تریاک و الکل که از اعظم آفات ملّی و اسباب انقراض نسلی و اخلاق هستند بکوشند و ضمناً در هزار نفره نفر نیز سیاسی بشوند و بیست نفر هم اجزای ادارات آنها باز بشرط اینکه اوقات خودرا منحصرأ در سیاست و اداره بازی صرف نکنند بلکه بامور اساسی دیگر هم برسند - بلی در ایران بجای اینکه طبقه با هوش ملت در شب ترقی اجتماعی اینطور تقسیم شده باشند دیده میشود که در هزار نفر از غمخواران مملکت نهصد و نود و پنج نفر در سیاست فعلی یعنی در کشمکش با «کابینه» صرف اوقات میکنند. حالا حرف در اینجا است که وقتیکه ما گفتیم هموطنان ما در این رشته لازم یعنی سیاست فعلی که اساساً تا اندازه واجب کفائی است افراط میکنند معنی این حرف آن میشود که در این امر لازم است برگشتن با اعتدال و ابدأ منظور آن نیست که بجای افراط تفریط بکنیم و شروع کنیم به پیمودن راهی درست بر عکس آن راه که حالا میرویم و بهمان شدت مضرات افراط دوجار خطر و معایب تفریط بشویم و هرگز مقصود آن نیست که از این نکته کبریا و انتقادات معنی ترویج بیقیدی و ضعف (یا خدای نخواستہ فقدان) حتی وطن دوستی استخراج شود.

این توضیح بیشتر برای این نکته لازم دیده شد که از آنچه مشروطیت در بعضی از جراید ایران بنظر رسید چنان مستفاد میشود که بعضی اشخاص در ایران انتقاد مارا از غرق شدن در سیاست و افراط در این کار و صحبت دائمی سیاست چیها از «کابینه» بازی چنین تفسیر کرده اند که ما کاملاً برعکس این خیالات را طرفدار بوده و نقطه مقابل آن یعنی تفریط و بیقیدی و حتی ترک مسلک و طن دوستی



و مشروطه طلبی را ترویج میکنیم و آنچه را مادر معایب کار «وطن‌چی» ها نوشته ایم حل بر اعتقاد ما بر بطلان و فساد شیوه سعی در خیر مملکت و ترقی آن از راه سیاست و آزادی مطلقاً و تسبیح احساسات پاک و منزّه حبّ وطن که از علائم حقیقی نجات نظری و اخلاق مرداست نموده اند. یکی از جراید و لایات ایران در مقاله ای راجع بتقییح «مداخله در سیاست دولت» پس از شرحی ترغیب بر گوشه نشینی و لزوم فرض کردن اینکه شخص در مملکت ایران نیست و در آمریکا است و وجوب اشتغال هر کس فقط بکسب و کار و حرفه خود مینویسد: «و هر کدامتاز باز میخواستید از بیکاری بهمین کارها دلخوش باشید بقول مجله کاوه خوبست با صرف نظر از مداخله در سیاست اقدامات در ترویج و نشر عملیات و سنن حسنه و اقدام در بر انداختن عملیات و سنن سیئه بنمایند.....» چنانکه دیده میشود واضح است که مطالب ما قدری بیشتر از حدی که مقصود ما از تقبیح انهماک انحصاری در سیاسیات بود تفسیر شده است. یک روزنامه دیگر پایتخت از تحریرات ما صریحاً این معنی مفرط را در آورده که بعقیده کاوه «انقلاب سیاسی در ایران قبل از تهیه لوازم یعنی انقلاب اجتماعی و اصلاح اصول زندگانی غلط بوده است» و هم چنین اشاره باین فقره بی اهمیت نیست که از قرار معلوم آنچه ما در شماره ۷ در تحت عنوان «سیاست داخلی و سیاست بین المللی» نوشتیم راجع باینکه بعضی از محصلین ایران بواسطه سهولت ترقی در رشته سیاست اغلب علم حقوق و فن سیاست تحصیل میکنند و از علوم حقیقی یعنی علوم طبیعی و صنعتی غفلت میورزند در پیش بعضی جوانان ایرانی که واقفاً در علوم سیاسی یا حقوق رنجی طولانی برده و تحصیل عمیق و کامل کرده اند تفسیر و تأویل بدان شده که شاید ما واقفاً بکلی برضد علوم اجتماعی بوده و اصلاً تحصیل اینگونه علوم را لازم نمیدانیم و قیمت و قدری بطلمای این فنون نمیگذاریم. برای دفع همه این اشتباهات و سوء تأویل ها میخواهیم توضیح کنیم که اگر کسی درست مقالات کاوه را از ابتدای سال گذشته تا حال مداومت و دقت خوانده باشد عقیده نویسندگان کاوه را در این موضوع کاملاً میدانند. مخصوصاً شماره ۱۱ پارسال و شماره اول امسال را بدقت ملاحظه کنید. ما هیچوقت انقلاب سیاسی ۱۳۲۴ را که نتیجه آن مشروطیت ایران شد بی لزوم و «غلط» ندانستیم. روزنامه کاوه در دوره قدیم خود در باب مشروطیت ایران چنین گفته: «مشروطیت با حیات ایران توأم است. فقط مشروطیت باعث حیات ایران تا امروز شده و فقط مشروطیت میتواند ایران را از گرداب مهالک (اگر ممکن و مقدر است) نجات دهد (۱)». اگر بعضی اشخاص از نواقص و معایب ترتیب حالیّه مشروطیت و نواقص اوضاع مجلس ملی سخن رانده و بدین وسیله از شکل اداره مشروطیت نکته گیری و عیب جویی نمایند فقط جوابشان اینست که ترتیب حکومت شوروی را مستقلاً و بتنهائی نباید مورد تشریح و نقادی قرار داد بلکه ترتیب اداره استبدادی را نیز باید پهلوی آن گذاشته و آنوقت باید مقایسه و بحث کرد. اگر شما یک وضع مشروطیتی در خیال خود از روی

(۱) کاوه دوره قدیم شماره ۲۵ مورخه ۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ صفحه ۲ ستون اول - در این باب رجوع شود برساله «مختصر تاریخ مجلس ملی ایران» از سلسله انتشارات کاوه که در آن رساله مشروحاً در این باب بحث شده.

کتب فلاسفه تصوّر نموده و آرا بشکل کامل آن در مجله صورت داده و مشروطیت ایران را با آن ترتیب خیالی که مصداق کمال مطلوب بشری است عیار و مقایسه بکنید لابد مشروطیت ایران با کنگاش خوانین ایلات بدوی و مشایخ عرب کمی فرق خواهد داشت لکن اگر همین شکل حالیّه مشروطیت ایران را با عهد منبجه و نفوذ او در امور دولت و رتق و فتق خواجه سرایان و امردان و اداره اسلامی باغ شاه در عهد «استبداد صغیر» و تنظیمات (!) امیر بهادر و «پروژه» مالیّه ختّه سورانی سنه ۱۳۲۶ برای تهیه وجه جهت مخارج قشون شاه پرست مرکب از قطاع الطریق که تبریز را محاصره کرده بودند و همچنین با عهد سالهای بلا فاصله پیش از مشروطیت - که بزرگترین قسمت اوقات دستگاه دولت و مالیّه مملکت مصروف اسافل اعضای یک شهوت پرست بود که برای اطفای شهوت و اختراعات شهوانی وی خزانه ایران کافی نیامده از خزانه روس و فرانسه استمداد میکرد - مقایسه نمائید خواهید دید که این دو شکل اداره بقدر فرق شورای مشایخ عرب با هرج و مرج «اداره» و وحشیانه کاکاسیاهای مرکز آفریقا فرق دارد. ما شقوقیرا که مملکت ایران بآن ترتیب اداره میتواند بشود منحصر به شق میدانیم: اداره استبدادی خوب ترقی طلب و تمدن دوست که فرنگها آنرا «استبداد منور» (۱) گویند مانند حکمرانی پترکیور در روسیه یا میکادوی متوقی در ژاپن یا تاندازه ای مانند امارت محمد علی پاشا در مصر، دوم استبداد بد مانند همه حکومتهای استبدادی باستانی معدود نادر و کالعدم سوم مشروطه ناقص و خراب و معیوب. شق رابع که مشروطه خوب کامل و صحیح باشد و در صورت امکان وجود آن بلاشک و بدون هیچ گفتگو احسن شقوق بود خارج از موضوع است یعنی چون در ایران غیر ممکن است و فقط در میان ملت عالم و ترقی کرده امکان دارد لهذا از آن حرفی نمی زنیم. از شقوق سه گانه دیگر که هر سه صورت امکان دارند اگرچه بعضی محتمل الحصول نیستند نیز بدون شبهه شق اول در صورت وجود اسباب و ظهور اشخاص لازم آن ممکن است بسیار برای ایران مفید و موافق صلاح باشد زیرا که همانطور که پترکیور و میکادو برخلاف میل مردم عوام و اکثریت جاهل ملت خودشان مانند معامله با اطفال مریض خرد سال و نوشانیدن جبری دوا یا تاخ بدانها لوازم تمدن و ترقی را در مملکت خود بقر جاری کرده و جبراً مردم را تربیت کردند و حتی پتر جبراً ریش مردم را تراشیده و لباس کوتاه در بر آنها کرد در ایران نیز یک مستبد و وطن دوست و تمدن و مقتدر و مسلطی ممکن بود بدون مشاوره با مجامع تجار و رشکست و روضه خوانهای سیاست چی بازار پایتخت اصول و رسوم تمدن را در اطراف و اکناف مملکت اجرا بنماید لکن نباید مخفی بنماید که اولاً وجود و ظهور اینگونه استبداد بیغرض و «منور» خیلی اتفاقی و از آنذر نوادر است و ثانیاً با وجود تمدن دوستی و ترقی طلبی و حتی وطن دوستی رئیس مستبد باز اغلب معایب و مسخرگیها و مضرات لازم و ملزوم شکل حکومت استبدادی در آن ترتیب باقی خواهد ماند و یا بتدریج بحکم اقتضای طبیعی اداره استبدادی پیدا میشود و ثالثاً حالا در قرن چهارم هم طبیعت سیر اجتماعی دنیا دیگر چندان موافق این ترتیب نیست و دوره این ظهورات قدری گذشته است و بالأخره و رابعا این شکل حکومت بیشتر یا از طبقه اشراف و اعیان



مقصود ما اثبات زیادی اهمیت علوم صنعتی و طبیعی و علم تربیت است که اگر واقعاً ایرانیان بخواهند صد نفر محصل بفرنگ فرستاده و آنها را فارغ التحصیل کرده بوطن خودشان عودت دهند و مملکت را از ثمرات تحصیلات ایشان مستفید و بهره‌مند سازند بعقیده ما خوبست شصت نفر از این صد نفر را بگذارند علم تربیت فراگیرند یعنی پیشه معلمی بیاموزند و سی نفر دیگر علوم صنعتی و طبیعی بگمارند و فقط ده نفر علوم دولتی مشغول کنند و البته این نصیحت بعامة مردم تعلق دارد ورنه اگر خود دولت شاگردانی بخارج بفرستد معلوم است بیشتر پول دولت صرف تحصیل علوم اجتماعی و نظامی و دولتی خواهد شد.

ما ایرانیان شاید بواسطه اینکه اصلاً خون گرم و پر از حیات افراط هستیم و مانند ملل لاتینی نژاد یا ملل جنوبی اروپا و ممالک حاره تند جوش و زود خاموشیم همیشه در امور تفریط مستحسنه و پسندیده و عقاید جدیده که موقتاً و آهسته تا اندازه‌ای در یک دوره معینی فوایدی داشته یا دارد بحد اعلا افراط میورزیم و چنان در آن راه گرم دویدن میثوبیم که صد سال پس از زوال فایده آن امر و حصول مضرات آن باز مدتها طول دارد که عقلای قوم مارا ابتدا بناتنی و بعد بتوقف و بعد برگشتن از آن راه ملزم کنند و چون از آن راه برگردیم چنان در جهت مخالف می‌دویم که ایندفعه راهنمایان ما از نصیحت خود پشیمان میشوند. این فقره را میشود بمنالهای زیاد توضیح کرد. مثلاً در زمان خلفای عباسی پیروان مذهب شیعه در ایران خیلی زیاد بود ولی ظاهراً در تحت تبعیت جبری خلفای بغداد و یم تکفیر و شکنجه آنان تقیه میکردند و ظاهراً مذهب سنی مذهب رسمی بود. پس از استیلای مغول و براقادن خلافت عباسی که شیعیان آرا همیشه ناحق میدانستند این فرقه در اظهار شماتت و رسوم مذهب خود و افشای آئین خویش بیشتر آزاد شدند و بالاخره سلطنت الحایتی (خدابنده) و وزارت و نفوذ بعضی رجال دولت از شیعه بیشتر بذهب فشیع قوت داده و عاقبت پس از آنکه پادشاهان عثمانی بادعای خلافت برخاستند و مملکت ایران نیز دائماً در زیر تهدید آنان بود و حضرات دعوی مطاعیت دینی و توقع تبعیت و زیر دستی مذهبی سایر ممالک اسلامی را بخود داشتند سلاطین صفویه محض اعلان استقلال مذهبی ایران و خروج از ربقة باجگذاری روحانی خوانین ادرنه و بروسه و اسلامبول و شاید ضمناً هم برای استحکام استقلال سیاسی ایران مذهب شیعه اثناعشری را رسمی کرده و در ترویج و عمومیت آن بدرجه قصوی کوشیدند. این فقره بلاشک فی حد ذاته مفید و دارای محسنات زیادی بود خصوصاً که مذهب تشیع سلطه جسمانی یک خلیفه و امام حاضر حی ناطق و وارث عباسیان را که مانند پاپ روم هر روز احکام جدیده اش در امورات جسمانی و دنیوی واجب الاتباع باشد قبول نکرده باب اجتهاد را برای علمای خود که پیرو ظن و محطه بودند مفتوح میدانست و مذهب جبر اشاعره را که اصول مذهب رسمی اهل سنت شده بود رد کرده انسانرا فاعل مختار میشمرد. لکن پس از آنکه در ترویج این مذهب و رد مذهب اهل خلاف سعی بلیغ شد تبلیغات آخوندهای متعصب و جنگهای دائمی

فاسد نشده که در بعضی از آنها صفت مردی و شهامت و غیرت و مردانگی مانده باشد پیدا میشود و یا بعد از انقلاب از افراد فوق العاده و از دهات طبقه عامه ناشی شده و بظهور میآید و بدبختانه در ایران چه پیش از انقلاب و چه پس از آن اثری از این لوازم و اسباب کار دیده نشد و حاجت بتوضیح این فقره بیشتر از این هم نیست. پس کار ایران دائر است میان داشتن یک استبداد فاسد و وحشی و تاریک شاه سلطان حبیبی و یک مشروطه ناقص و تا اندازه‌ای معشوش دهاتی و بر هر کسی که اندکی مدرک و شعور و ذره‌ای عقل و ذوق سلیم داشته باشد واضح و بدیهی است و اصلاً جای شک و شبهه نیست که مشروطیت ناقص و حتی ده مرتبه بدتر از شکل حالیه بر استبداد «خاقان مغفور» و «شاه شهید» و «پادشاه غازی» و حاجی میرزا آقاسی و مشیر السطنه و امیر بهادر ترجیح دارد و آنچه از آثار ترقی و تمدن فعلاً هست و یا اقلاً راه ترقی باز شده فقط از تأثیر مشروطیت است و بس و الا پیش از انقلاب سیاسی جوانان عازم به تحصیل در فرنگ را بحکم و امر قدر قدرت پدر تاجدار از رشت بطهران تحت الحفظ عودت میدادند. پس ما هیچوقت «انقلاب سیاسی» ایران را «غلط» ندانسته‌ایم و زحمات و جان نثارهای آزادی طلبان ایراترا در تحصیل آن هدر و پوچ و قربانیهای این مقصد عالی را نفوس تلف و حرام شده نشمرده‌ایم. هم چنین «مداخله در سیاست دولت» را هم ما مطلقاً تقیح نکرده بلکه اگر بغرض پاک و منزه باشد تمجید نموده‌ایم و فقط انهاک در سیاست بمعنی اخص و منحصر دانستن ترقی و نجات ایراترا در آن باطل و نتیجه کج فهمی شمرده‌ایم. در شماره اول امسال در این باب چنین گفته شده:

«..... پس مقصود ما گریختن از آنچه سیاسی باشد نیست و نمیخواهیم مثل بعضی آفابان «بیطرف» ورنند و نبرند باز که شیوه تازه گرفته و خود را لوس کرده و میگویند «حقیر از سیاست کناره گرفته‌ام» بگوئیم ما در امور سیاسی مداخله نداریم و یا اظهار بیعلاقگی در امور مملکت خود نموده درست برعکس «سیاست جی» های طهران آقدر عقب کشیده که از آن طرف بام بیفیم و بگوئیم اصلاً آنان هم که بیبت خالص و پاک سعی در حفظ استقلال و آزادی مملکتشان دارند بابر ضد فساد مستولی در دستگاه دولت جهاد میکنند کاربرد می کنند و آنازرا خدای بخواسته مسخره نمائیم. بالعکس ما آنها را تنها رگ جنبنده مملکت و آبروی آن کشور در مقابل دنیا دانسته و باحساسات ایشان سجده تعظیم میکنیم و فقط حرف ما این است که این گونه اشخاص راه مستقیم را پیدا نکرده‌اند و با دسایس و وقایع روزانه که برای مملکت پیش میآید جنگیده بآرادگیری بوزرا و ادارات مشغول بوده همه همت و قدرت و وقت خود را صرف اینگونه امور سیاست جاریه نموده و وقتی برای کوشش در ضروریات اساسیه زندگی ملی که بدون آنها نجات ملی تا هزار سال دیگر هم ممکن نخواهد بود برای ایشان نمیماند و همه وقت مانند طیبی که بجلوگیری تریاید مرض پرداخته بقلع ماده نکوشد یا مرزبانی که دائماً بیاسبانی قلعه و دیده بانی در مقابل دشمنان اوقات خود را صرف نموده بتعبیر قلعه همتی نگمارد اینان نیز با حوادث جاریه روزانه جنگیده و باصل کار نمیدانند.»

و باز مقصود ما از ترویج اشتغال بکسب علوم طبیعی و صنعتی و ترغیب بدان تحقیر علوم اجتماعی و دولتی و کم کردن قدر جوانانی که بسی و تعمق مخصوصی مثل یکی از علمای فرنگی این رشته از تحصیلات را تکمیل نموده و احتیاج مملکت را از این راه رفع و خلل آراسد میکنند نبوده بلکه



یا منافع مختلفه دارند و یا میان دو دسته مردم و یا دولت ظاهراً آنست که هر دو طرف قدری رو بهم‌دیگر بیایند و از مدعیات خود مقداری گذشت کرده قدری از مقاصد طرفرا برخلاف میل خود ولی برای مصالحی که در اتحاد است قبول کنند ولی بعضی اوقات اگر یکطرف عوام و ساده لوح و طرف دیگر پر رند و مدبر باشد ترتیبی پیش می‌آید که بعنوان همین لفظ «اتحاد» و استفاده از نفوذ و تأثیر این کلمه محبوب و گاهی مقدس طرف هشیار بدمت و ملامت طرف ساده لوح را با تدریج می‌آورد که بتدریج وی محض خاطر اتحاد از تمام مطالب مایه الاختلاف صرف نظر کرده و در واقع بدون اسم و رسم و بدون اینکه خود درست ملتفت شود عین مدعای طرف را پذیرفته و با او جوشیده و در وی مستهلک می‌گردد و هر وقت هم بخواهد یک کلمه در تقویت مطلب خود بگوید فوراً طرف با داد و قال او را خفه کرده و می‌گوید «آیا می‌خواهی اتحاد را بهم بزنی و فساد در میان متحدین بیندازی؟». اتحاد اسلام سالهای آخری که از بعضی مراکز سیاسی خارجی در میان قسمتی از مسلمین رواج گرفت هم چون نیک تأمل کنید از همین قیل است. جمعی از سنی‌مذهب‌های سیاسی در میان شیعیان شروع به تبلیغات کردند که بیائید «سنی و شیعه‌گری را کنار بگذاریم» و اتحاد اسلام بعمل بیاوریم، دلایل زیادی هم از لزوم دفع کفار که باقتضای غیرت اسلامی محرک شیعیان هم بود اقامه میشد. جمعی از شیعیان هم که گمان کردند که واقفاناست هم مذهب سنی و هم مذهب شیعه از میان برود و فقط دین اسلام مشترکی در میان بماند که مثلاً مانند مذهب وهابی نه با خلفای اهل سنت کاری داشته باشد و نه با ائمه اهل تشیع در مقابل خیال خطر استیلای کفار راضی با اتحاد شدند و نتیجه آن شد که اکثریت شیعیان قفقاز در واقع (ولی بدون اخذ اسم و عنوان) سنی شدند یعنی تمام آنچه‌ها که ما به الاختلاف اهل سنت با شیعیان بود از خلافت خلفای ثلاثه اولی و خلافت سلاطین عثمانی و غیره قبول کردند و سنی‌ها غیر از النای اسم و کلمه «سنی» از یک کلمه هم از اصول مذهب خود صرف نظر نکردند و همان عقاید قدیمی خود ماندند ولی «اتحاد اسلامی» یعنی سنی شدن شیعیان و مستهلک شدن این فرقه در آن یکی بعمل آمد. در زمینه‌های سیاسی نیز این نوع اتحاد در میان اقویا و ضعفا خیلی دیده شده. اتحاد گرجستان در یک قرن پیش با روسیه عاقبتش معلوم است. دولت انگلیس هم همیشه بجزیره کوچک ایرلاند تکلیف میکرد که حرفهای اختلاف انگیز را بکنار گذاشته و یگانگی را به بیگانگی مبدل نکند و در صورتیکه در اتحاد ویکی شدن با بریتانیای بزرگ چنانکه مملکت آکوس و انگلستان اصلی باهم متحدند در مستعمرات و ممالک زیاد دنیا از قبیل هندوستان و قسمت بزرگ آفریقا شریک خواهد بود و در صورت جداشدن از انگلیس و کسب استقلالی که چندین سالست ایرلاندیها برای آن جان میدهند یک جزیره محقر غیر معنائی در اقیانوس اطلس خواهد شد چرا در میانه دو ملت مجاور برودت انگیزه و آب سردی روی آب گرم اتحاد قلوب میریزند ولی بعد از شنیدن همه این نصایح مهربانی جویانه همیشه — همانطور که دختر جوانی که زن پیر خوشخوئی شده بود بقول گلستان سعدی عاقبت بعد از شنیدن هزاران افسون پیر داماد در فواید ازدواج با پیران

عثمانیها با ایران کم‌کم بر شدت خصومت مذهبی افزوده و پیشروان شیعه زبان بطعن و سب مذهب مخالف گشوده و علمای آنها کتبی در مطاعن و مطالب شرم انگیز و غشهای عرضی قبیح و رکیک تألیف فرمودند که کتاب «شهاب ثاقب» نظام العلماء (ملاً محمود تبریزی) نمونه کامل آنها است. این تبلیغات حتی بعد از انقراض صفویه بیشتر شدت گرفت و تا سی و چهار سال پیش در اوج شیوع بود و همه ساله در دهم محرم و نهم ربیع الاول از ظهور این احساسات خصومت و تمصب محسوس در ایران برپا میشد و لمن چهار ضرب از اعظم عبادات محسوب بود. مرادوات ایرانیان و خصوصاً تجار باخارجه و بیداری نسبی عامه و مخصوصاً تجاوزات دول مسیحی بممالک اسلامی و بالأخره تبلیغات سلطان عبد الحمید در میان مسلمین علم و نزدیکی سیاسی میان سنیان و شیعیان هند کم‌کم منشأ یک حرکت معکوس تربیعی گشته و وطن و لمن سابق بر مخالفین مذهب از شدت خود کاستن گرفت. این فرقه ابتدا بنظر صحیح و معقول می‌آمد یعنی بی شبهه موقوفی حرکات ناسزا و خصومت‌های دینی تمصب آمیز بین ملل دنیا محمود است لکن وقتیکه آن مد افراط رو بجزر تقریبت گذاشت کم‌کم دیده شد که نتایج سیاسی این تقریبت بالأخره آن خواهد شد که ایران استقلال معنوی و اختیار رأی و حرکت فقط بمقتضای منافع سیاسی خود را از دست داده و معنی باز بیک عنوان دیگری که بیشتر از روحانی سیاسی است (یا روحانی سیاسی است) تابع و باجگذار معنوی قسطنطنیه و آقره بشود و در ردیف کابل و باکو منتظر نتیجه عقاید سیاسی و مقررات ارتطغرل افندی و آقاگوندوز بیک باشد تا هر طور جوانان دل بدریا زن و مهلکه جوی اسگدار مصمم شدند مدبرین امور اصفهان و شیراز هم بدون ادنی توجهی بمنافع ذاتی و شخصی مملکت خود بساز آنها برقصند و هر دولت اروپائی که مستقیماً طرف میل کارگزاران کتیه‌های اسلامبول نباشد و از او خوششان نباید تمام ملل آسیا و آفریقا که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند از مراکش تا پنجاب و جاوه باید برضد آندولت صف آرائی کنند خواه موافق منافع دنیوی و ملکی خود آن ملل باشد یا نه و اگر بالعکس حضرات علمداران اسلام (که باطناً بت پرستان مغولی و تاتاری زبان سیری را به مسلمانان عربی زبان سودان ترجیح میدهند) بایکی از دول مسیحی اتحاد و دوستی کنند فوراً باید تمام ممالک مسلمین بدون چون و چرا خود را تسلیم سیاست آندولت اروپائی کنند و همین است که فعلاً آثار آن دیده میشود و سلسله‌ای که از مسکو و باکو به آقره و کابل وصل شده از یمن و یسار چنگالهای خود را بسوی ایران انداخته و می‌اندازند که این مملکت مسلمان یانگی طبیعت را نیز در حوزه زنجیر دانه وار «اتحاد اسلام» بیاورند.

اتحاد یا استهلاک؟  
پیش از اینکه دنباله مطلب را در باره قاعده افراط و تفریط در مزاج ایرانی با تمام برسانیم یک حاشیه کوچکی بطور جمله معترضه در اینجا آورده و بیک نکته مخصوصی اشاره کرده و باز بسر من سلسله مطلب خود می‌رویم.  
یکی از نکات باریک دانستی هم معنی مخصوصی است که بعضیها به کلمه «اتحاد» میدهند. معنی طبیعی اتحاد میان دو شخص که آراء و عقاید



ومضرات معاشرت با جوانان آهی برآورده وگفت «چندین سخن که گفتم در ترازوی عقل من وزن آن یک سخن ندارد که وقتی شنیدم از قابله خویش که گفت زن جوانرا اگر تیری برپهلوشیند به که پیری - ایرلاندیها هم گفتند ما همان جزیره کوچک خودرا میخواهیم و اختیار خود در خانه خود که «بشهر خود رویم و شهریار خود باشیم» و همه نعمت و ملک جهانرا از آسیا و آفریقا بشما واگذار کردیم.

برگردیم بسر داستان افراط و تفریط و آثار آن در عشق و انقلاب میان ایرانیان. مقصود ما از مثالها که زدیم توضیح آن بدشمنی این حقیقت بود که اغلب بواسطه زحمت و کوشش جمعی اشخاص دانا و بیدار محسنات یک کار در میان قومی و اضح شده و اعتقاد بآن رواج میگردد و آنوقت کم کم آن نصایح و ارشادات که اغلب محض شدت دادن بتأثیر آنها قدری هم بامانگه و اغراق در بیان محسنات آنکار توأم است در نتیجه تکرار منظم و مستمر و ممتد باعث ایجاد یک میل و هوس عمومی شدیدی بآن امر میشود و آن کار رونق زیادی گرفته و بالأخره بشدت مرغوب و مقبول و خیلی رایج میشود. حالا اگر آن قوم معتدل و باحزم و قدری خون سرد بوده باشند باندازه لازم از آن رواج امر مطلوب و مفید استفاده کرده از محسنات آن بهره مند و از مضرات افراط در آن محترز میشوند ولی اگر مثل سکنه دامنه دماوند آتشین بوده در مقابل حسن هر چیز عنان از دست و قرار از دلشان بیرون برود در آن کار انهماک کرده و جلوه حسن آن مطلب بجای محبت متعارفی عشق فوق المعتاد در دل آنان احداث مینماید مجذبه که اگر روزی باقضای گردش روزگار و تغییر صلاح و فساد اغلب امور اجتماعی بحسب تغییر زمان و مکان و علل و اسباب موجب و اوضاع عمومی اصلاً محسنات آن امر از میان رفته یا قلب فساد و مضرات شده باشد و یا فوایدش باقی بوده ولی معایبی از افراط در آن ظهور کرده باشد دیگر مسامح دانایان قوم در برگرداندن مردم از آن راه بی نتیجه میماند و یا محتاج بسالیان دراز تبلیغات و نصایح معکوس میشود آهم باز بانهایت تندی و مبالغه و اطباب در مضار آن امر که آنوقت هم ممکن است باعث انعکاس امر و تفریط در کار بشود و باز مضراتی بدتر از معایب افراط پیدا کرد و هکذا. غرض آنکه عامه ملتدا نمیشود در حد اعتدال نگاهداشت و در خط وسط و اندازه ای که موافق صلاح حقیقی است بند نمیشوند و همیشه از یک نهایت بنهایت دیگر برمیگردند و از افراط بتفریط میافتند. یک مثال غریب این خصلت عجیب که علاوه بر مزاج نژادی جهل و خامی عمومی نیز خیلی در آن دخیل است در موضوع ما مسئله سیاست پیشه گگی و عکس آن یعنی نفرت از سیاست است. در بیست سی سال قبل عامه ملت نه خبری از سیاست مملکت و نه دستی در جریان آن داشتند. احساسات جدید ملی و وطن پرستی و آزادی طلبی هم جز در مورد معدود قلیل و نادری که جرئت اظهار عقیده نداشتند بشام هموطنان ما نرسیده بود. تبلیغات و تهییجات معدودی ایرانیان بیدار در خارجه علناً و در داخله سراً از یکطرف و خرابی و بوجی ولوسی و کسافت فوق العاده اوضاع دستگاه

دولتی از طرف دیگر بتدریج باعث ظهور انقلابی مبارک شد که اشخاص پرشور و مجذوب و مشتعل قوت معنوی و مایه فروغ و احتراق آن آتش مقدس بودند. در یک سال صدها اصلاحات منق و تسخعی بعمل آمد و سلطنت که معنی «مالک رقاب الاثم» داشت بموجب اصل ۴۵ از متمم قانون اساسی تفسیر شد باینکه «ودیمه ایست که از جانب ملت بشخص پادشاه مفوض شده». جلوه حسن روز افزون این آزادی سیاسی تحصیل شده بطوری خیره ساز عقول و ابصار بود که یک جمعی از مردم بیغرض و خاصه جوانان پرشور چنان مقنون جمال این شاهد آزادی و مجذوب لذت خیال و امید خوشبختی استقلال سیاسی کامل وطن خود شدند که مبتلای یک عشق مجنونانه وطن پرستی مفرطی گشته و شیفته امور سیاسی گردیده سیاست پیشه شده و سجت در تک و پواقنادند. آوازه فتوحات زاین آناز سر مست این امید کرده بود که ایران نیز فقط بتحصیل آزادی سیاسی فوراً قندی علم کرده و سری توی سرها خواهد آورد. نشانه و نمونه عجیبی از این تحولات خام ولی ناشی از نیت پاک حکایت ذیل است: چند هفته بعد از افتتاح مجلس شورای ملی که تازه بعمارت بهارستان منتقل شده بود یک لوحه ای برای سر در مدخل باغ بهارستان تهیه شده بود که بحروفات برجسته قشنگ اسم مجلس و تاریخ تأسیس آن نوشته شده بود و امروز نیز همان لوحه برجا است. پس از نصب این لوحه در محل خود روی آن پرده سباهی کشیده شده بود که برای برداشتن آن پرده هیئت وکلا و علما و مشروطه طلبان آئینی مخصوص اجرا نمودند و همه در بیرون دروازه مجلس در میدان حلقه بزرگی زده و پس از آنکه خطاباً رسمی خوانده شد پرده برداشته شد. در موقع برداشتن پرده هلهله شادی و غریو عظیمی شورانگیز از حاضرین برخاست و صدا به «زنده باد شاه و پاینده باد مجلس» بلند کردند. در آن میان یک جوان فرنگی مآبی از پشت سر داتره بصدای بلند فریاد کشید «زنده باد امپراطور آسیا»!! که مقصودش مظفرالدین شاه بود. لکن وقتیکه این طوفان پر شور فرو نشست و آتش فشان انقلاب سکون پذیرفت مردم مشروطه طلب سابق و انقلابیون برد و قسمت شده قسمتی دنبال کار سیاست را کافی السابقی گرفته و سیاست پیشه شدند ولی نه باعث درونی و روح انقلابی بلکه این کار را حرفت خود ساخته بعضی محض کسب معیشت یا نفوذ یا شغل دولتی بی آن کار را گرفتند و بعضی دیگر اگرچه باز از راه بیغرضی و محض خدمت و طنی آن طریقه را پیش گرفتند لکن بطور غیر محسوس و بی اختیار بدون اینکه خودشان بفهمند غرق این مشغله گردیده و دیگر هیچوقت در فایده حقیقی آن تأملی عمیق نکرده و شب و روز یا مشغول جنگیدن با «کابینه» یا در تک و پوی تقویت آن بوده اند. قسمت دوم از همان مردم مشروطه طلب بمرور زمان از این کارها سرد شده و امیدهای خام خودرا در ترقی سریع مملکت ببید الحصول دیده و بتدریج از تعمق و تأمل در نواقص مملکت و ملت خود و مقایسه آن با ممالک متمدنه و مخصوصاً از انحطاط و فقر اخلاقی ملت خاصه مردم پایتخت که بسفل السافلین تاریخی افلاس اخلاقی افتاده اند یأس کامل بر آنان مستولی شده از اشتغال در امورات اجتماعی کناره کرده و میکنند. ولی بدبختانه بجای آنکه پس از یأس دیگر دم فرو بسته و با



از همه آنچه ذکر شد واضح دیده میشود که ما هیچ وقت مردم بیدار و آزادینخواه مملکت را دعوت بترک رسم و راه نوع پرستی نکرده ایم و فقط آنچه راجع بافراط در سیاست بازی (بمعنی اخص) و «کابینه» سازی گفته ایم محض دعوت براه صحیح تر و مؤثرتر خدمت بوطن بوده از قبیل تعلیم عمومی و ورزش بدنی و ترک تریاک و آکل و غیره و این نصایح نباید سوء تفسیر شود باینکه ما انقلاب سیاسی ایران را «غلط» دانسته ایم و یا «مداخله در سیاست دولت» را یعنی شمرده و خواسته ایم که سیاست و عقل اداره مملکت باز در باغ گلستان منحصر و مستقر باشد لاغیر.

## تصوف و منشأ آن

### در اسلام

یکی از خیالاتی که هزار سال پیش است در مشرق زمین و خصوصاً ممالک اسلامی و بالأخص در ایران رواج زیاد داشته تصوف است که تقریباً اغلب حکما و شعرا و ادبا و علمای ایران و شاید توان گفت تمام ارباب ذوق و معرفت این کشور و آنها که پایه فهم و معرفت و خیالاتشان از عوام معمولی اندکی یا بسیار بالاتر بوده کم و بیش سالک این طریقت یا مایل باین مشرب و خیالات بوده و چه فقط اصول و اساس علمی آن تصورات در عقاید فلسفی آنان تأثیر داشته و چه هم اصولاً و هم عملاً سالک راه تصوف بوده اند. در واقع میتوان گفت تصوف بمعنی اعم فلسفه ایران بعد از اسلام بود و حکمای مشائی و پیروان حکمت طبیعی و ریاضی و علمای علم طب اگر چه اغلب وجود داشته اند ولی هم معدود بوده اند و هم حوزه محدودی داشتند و عقاید آنها در اساس خیالات فلسفی مشرقیان تأثیر مهمی نداشته و غالباً عقیده تصوف یعنی این طرز تفکر در حقایق عالم و اشیاء و این نوع تصورات اساس فلسفه و حکمت و اخلاق عمومی بوده بدرجه ای که این طریقه فلسفی را عرفان نامیده اند. از حکمای اشراقین قرون اولای اسلام و متألهین قرون متأخره گرفته تا مشایخ بزرگ صوفیه و پیران طریقت قدیم و درویشهای خاقانه و طریقه های مختلفه منتشره در ایران و عثمانی، از ابراهیم ادوم و رابعه عدویه و حسین بن منصور حلاج تا غزالی و محی الدین عربی و ملاصدرا و خواجه حافظ و جلال الدین رومی و عمر بن الفارض همه در شاخهای مختلف این ریشه بزرگ که آترا بطور عموم تصوف اسم توان داد سیر کرده اند. لهذا دانستن اصل و منشأ این طریقه که در میان مسلمین و بخصوص در ایران انتشار و سیعی دارد و از عهد قدیم دوره اسلامی تا امروز همه وقت در همه بلاد اسلام بدون فرق مذهب مراکز ارشاد و اقطاب هدایت داشته بیفایده نیست.

در این زمینه بعضی از علمای فرنگ تحقیقاتی نموده و رسائل نوشته اند. ما در نظر داشتیم همین موضوع را از روی تحقیقات این علمای متخصص تتبع نموده و شرحی در این باب در کاوه درج کنیم. در این ضمن دیده شد که علامه محمدر استاد برون در کتاب معروف خود موسوم به «تاریخ ادبی ایران» فصلی جامع و محققانه آورده و خلاصه تحقیق خود و دیگران را بطور سهل درج نموده لهذا بهتر از آن ندیدیم که با اجازه استاد محترم

وجود مهربانی و دلسوزی بحال ملت بدبخت خود از سیاست کناره گرفته و بی کار خود بروند ایندفعه این آقایان فریادکش مشروطیت و وطن پرستی که در محافل و جراید حنجره خود و صماخ دیگران را پاره میکردند و روضه خوان و جان نثار و طن بودند قلب ما هیت کرده درست منقلب بعکس حالت اولی میشوند یعنی مانند انقلاب عشق بعبادت مفرط در بعضی موارد عشق مجنونانه و طن پرستی و سیاست بازی آنان نیزه تها به بیقیدی و سردی بلکه بدشمنی با وطن خود و هر آنچه ایران و ایرانی است منقلب میشود و پس از آن اگر سیر با شد در صدد هجرت از ایران برآمده و زبان بطن و تحقیر و طن خود میگشایند و اگر گرسنه و یا طماع با شد دوباره داخل بعضی کارهای عمومی میشوند ولی محض کسب منفعت و باید قدرت بر ترک وطن و هجرت در آینده. بیک کلمه بگوئیم بعضیها از این قبیل مردم و اقاوا درست دشمن زاد و بوم خود میشوند. بدبخت خاک و قوم ایران که سرجنابهای بانسبه بیدارش باستانی خیلی کم و معدودی یا «سیاستچی» هستند و یا اقلأ بیقید.

ما در عین آنکه از افراط آنهاک در سیاست و مضرات روش طبقه پیشه ور «سیاستچی» ها و «وطنچی» ها و «مشروطهچی» ها شکایت کرده و میکنیم و مجاهدات آنا را و لوبنیت خوب و بیغرض و سائقه و وطن دوستی هم باشد چون در راه مستقیم و اساسی تمدن و آبادی مملکت و نجات حقیقی نیست کم اثر و بی ثمر میدانیم بیقیدی مطلق و نفرت از هرگونه مساعی عاید بخیر عامه را هم تقیح میکنیم و ضرر رواج این مسلک را بر هیت اجتماعی بیشتر از آن یکی میدانیم چنانکه در شماره ۱۱ سال گذشته کاوه صریحاً و شدیداً در رد و تقیح این حالت عجیب که آترا بحاصیت روحانی انقلاب عشق در صورت بیوفائی معشوق به بغض و خصومت شدید بیان و توضیح توان نمود سخن رانده شده و از آنجمله چنین گفته شده بود:

«..... اینست بزرگترین بدبختی ایران و بالا ترین

تمام بدبختیهای تصور پذیر و اینست بزرگترین اسباب نومیدی. و تکیه اهل سواد و نخبه یک قومی یا کوه نظر و بیخبر و عوام باشد بحدی که جنگ عمومی دنیا را سرمدن فیروزه نیشابور پندارد و معتقد تمدن اروپائی نشود و یا واقف باوضاع عالم ولی دشمن خاک خود و یا متعتر از آن باشد آیا امید نجات و اصلاحی برای آقوم باقی میماند؟ دست اول میخواهد زندگی پست و کثیف و ذلیل را که با فقر توأم و از خوشگذرانی محروم است نگاه داشته و خاک خود را مانند مزبله و منجلا بگذاشته و فقط از استقلال آن مدافعه کند دست دوم میخواهد خود از خوشگذرانی و عیاشی فرنگ متمتع شده و آنچه ممکن است دیگران را نیز بترک «وطن بازی» دعوت کرده و آنا را بسلک خود ارشاد کند. یکی از ایندو دسته مثل آن پدر و مادری است که یک طفل علیل و بدگل و کچل و ناخوش و کثیف و جاهل داشته باشند و با صرار غریبی معتقد آن باشند که بچه ایشان از بچه مسایه متمول سالتر و خوشگل تر و نظیف تر و با تربیت تر و زیبا تر و بهتر است و دسته دیگر مانند پدر و مادر دیگری است که عیناً بهان ترتیب طفلی داشته باشند ولی خوبی و قشنگی بچه مسایه و بدبختی بچه عزیز خود را فهمیده و قبول داشته باشند منتها بجای اینکه این افرار محرک آن شود که طفل خود را ما لجه کرده و لباس تمیز و قشنگ پوشانیده و تربیتش کنند فرزند خود را بکوچه دور انداخته و بچه مسایه را بفرزند خود بردارند. اگر در میان ایندو جمع غیر طبیعی که هر دو عجیب و منفورند قیاسی با پدر و مادر آن پدر و مادر احمق اولی بروالدین بی وجدان دوئی ترجیح دارند.



عصری هستند که معالم علم و ادب و فضل و تحقیق هنوز مندرس نشده بود و مانند حال امروزه پایتخت ایران از تأثیر اصول آزادی (۱) الفاظ ازد لالت و کلمات از قید اعراب و جمله‌ها از بند حسن ترکیب و انسجام و نویسندگان از قید تحقیق و تتبع آزرده نشده بودند و حریت کامله در شیادی و تلفیق و خلط و خبط در لغت و ادب و تاریخ موهبت نشده و فضلا در تحت «استبداد» اساتید علم و ادب مقید و مجبور بدقت و صحت و تحقیق و انتقاد بودند. از نوشته‌های مشار الیه پیدا است که بطریقه انتقادی ضبط و تحقیق علمای سلف مشرق و معاصرین فرنگی آشنا است و در تواریخ و اسماه دقت لازم دارد. خلاصه مشروحه مفصل ایشان در باب سید جمال الدین که معظم له در سه صفحه بزرگ مرقوم داشته‌اند ذیلاً درج میشود:

در ۱۶ شعبان سنه ۱۳۰۳ در بان کاروانسرای «کربلای عوض» باباکتی بمنزل حاج احمد خان پدر سدید السلطنه وارد میشود حاجی احمد خان پس از خو اندن کاغذ فوراً بیرون رفته بعد از چند دقیقه بایک نفر سید جلیل القدر مراجعت میکند و آن سید همانا جمال الدین افغانی بوده. عکس چاپی عین کاغذی که جمال الدین بخط خود توسط بواب کاروانسرای مزبور بحاج احمد خان فرستاده بود ذیلاً ثبت است:

صفوة اولی الهمم وقوة ارباب الشهم السریق  
الحاج احمد خان لازل مصوناً بعناية الرحمن

سنها  
انی قد حلت لآن ببلدة انت ساکنها و منکب بجهتها و منکبها  
فکلت الیک هذه الوریقة زعی منی انک بتقلیبک بین اطوار الهمم  
و اختیارک اجناس الازلی ترغب ان تلوقی کل من ذلک  
الدیر و حنکة العصر و لوکان فی کن یحقیر متربعاً علی حسیب  
فان کان الامر کحار ایت فیما لخطی الافر و الالفست اول  
من غرة القمر - و انی جملة بحدت الالقاسم فی هذه البلدة  
نزلت فی حان فریب عین لایکنه الله الصلیک و الدربش  
یسعی بکاروانسرای کربلای عرض) والسلام

جمال الدین الحسنی الدفنی

عکس عین کاغذ سید جمال الدین که اصل آن در اداره کاوه ضبط است

سید جمال الدین مدتی در بوشهر درخانه حاج احمد خان ماند (۱). در این مدت بتربیت و تعلیم سدید السلطنه که در آنوقت ۱۲ ساله بوده

به «ساعاتی باصوفیان» خوانده باشد بآسانی ملتفت این نکته خواهد شد که بعضی شباهت‌های عجیب و واضح هم در ماده و هم در شکل در کلمات صوفیانی که از مختلف‌ترین ادیان و ممالک و اعصار هستند موجود است که قریب بیقین است که در میان آنها هیچ ارتباط خارجی نبوده است و من میتوانم جسارت کرده و ادعا کنم که خیلی از بیانات اِکارت (۱) و تولر (۲) یا سانتاترزا (۳) را اگر بفارسی ترجمه کنند بآسانی مانند کلمات مشایخ صوفیه رایج و در السنه و افواه دار خواهد شد.

## تکمله

### راجع بشرح تاریخ زندگی سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی

در شماره ۳ کاوه (سال دوم - دوره جدید) تاریخ زندگی سید جمال الدین رادر ضمن باب «مشاهیر مردمان مشرق و مغرب» از ماخذ کتبی و شفاهی مشرقی و اروپائی تا آنجا که در آن زمان برای ما در حیطه امکان بود در نتیجه تتبع و استقصاء بالنسبه کاملی درج نمودیم و چون باهمه سعی ما در ترتیب منظم و متوالی رشته تاریخ زندگی و گذارش آغرد نمی باز بعضی نقاط تا اندازه‌ای تاریک مانده بود در خاتمه مقاله از ارباب فضل و اطلاع و خصوصاً از کسانی که شخصاً اطلاعی در باره وی دارند تمنا نمودیم که لطف فرموده اطلاعات خود شانرا محض خدمت بتاریخ ملی با اداره کاوه بنویسند. اینک مکاتب بسیار مفید و مهمی از بندرعباسی از جناب میرزا محمد علی خان سدید السلطنه در این باب رسیده که کمال اهمیت را دارد زیرا علاوه بر اینکه معظم له شرح و رود اول سید را از لندن بایران در سنه ۱۳۰۳ و نزولش بیوشهر و مدت اقامتش را در آنجا نوشته عین کاغذی را هم که سید جمال الدین بخط خودش بیدر سدید السلطنه نوشته باسه قطعه عکس سید در ادوار و اشکال مختلفه با اداره کاوه فرستاده‌اند که ما ذیلاً آن عکسها را که بقول معظم له از پدر یادگار داشته‌اند عیناً باعکس چاپی کاغذ خود سید درج میکنیم:

ابتدا باید بگوئیم که مشروحه جناب سدید السلطنه درست همان نقطه‌ها روشن میکند که در مقاله کاوه تا اندازه‌ای تاریک مانده بود یعنی چنانکه در حاشیه (۳) از ستون اول از صفحه ۸ شماره ۳ گفته شده بود این فقره در احیای ترتیب کامل دوره زندگی سید برای نگارنده آن مقاله تاریک مانده بود که پس از آنکه سید در اوایل ماه صفر سنه ۱۳۰۳ از لندن بیرون رفت تاوقتی که در حدود ماه ربیع الثانی (یا قدری پیش از آن) سنه ۱۳۰۴ بطهران رسید در کجاها بوده است.

جناب میرزا محمد علی خان سدید السلطنه پسر حاجی احمد خان سرتیب (۴) است که بقول خود ایشان مرحوم حاج احمد خان والدشان در بغداد ساکن بوده و سدید السلطنه در سنه ۱۲۹۱ در آنجا متولد شده و پس از یک دو سالی از آن تاریخ حاجی احمد خان بر حسب امر مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک «ترک مهاجرت ایران کرده باخانه خود بیوشهر آمد و در آنجا مقیم شد» خود سدید السلطنه چنانکه از نگارش و ترتیب عالمانه تحریرات وی معلوم میشود از جمله فضایل متبوع و نقاد می باشد که بندرت و مخصوصاً بدبختانه در گوشه‌های ایران پیدا میشود و بقایای

(۱) Santa Teresa (۳) Tauler (۲) Eckart (۱)

(۴) کتاب «تاریخ بیداری ایران» ویرا «حاج احمد خان سرتیب مسقطی» میانم و فرصت شیرازی در کتاب «دبستان الفرصه» ویرا «وزیر مسقط» میخواند.

(۱) فرصت شیرازی در کتاب دبستان الفرصه نوشته که سید بواسطه سوء مزاج و علنی مجبور باقامت در بوشهر شد.



آل صفر که هنوز بقایای آنها در بوشهر باشند سید فرمودند اجداد آنها از همدان بیوشهر مهاجرت کرده‌اند» و دیگر مینویسند سید «کتابخانه خود را در سنه ۱۲۹۶<sup>(۱)</sup> در چند گاو صندوق بیوشهر فرستادند از آنجا پیدا میشود که قصد توطن در وطن مألوف خود داشته‌اند. کتابها در خانه مرحوم حاجی عبدالنبی متوفی سنه ۱۳۰۰ امانت بوده تا در سنه ۱۳۰۳ بعد از ورود خود خواسته و عدل بندی شده و با خود بداخله ایران بردند حل دوازده قاطر بوده کتابها را بعد از هشت سال مبادعت و تعدد کتاب فقط از رویت جلد اسم کتاب را فوراً میفرمود.»

در باره اشتهار سید بافغانی بودن مینویسند که حاجی غلامحسین بندر ربکی که داماد حاجی عبدالنبی آل صفر سابق الذکر بود و خود از فضلا و شعرای بوشهر بوده و در سنه ۱۲۴۷ تولد و در سنه ۱۳۳۰ در بغداد وفات یافته و در مدت اقامت سید جمال الدین در بوشهر با وی معاشرت داشت و با سید از زمان

اولین مسافرت سید از ایران بهند رابطه داشته یگروز از سید پرسید که شما که از اسدآباد همدان هستید چرا خود را بافغانی معروف کرده اید جواب گفتند افغانی تخلص شعری من است.



عکسهای سید جمال الدین در ادوار مختلفه زندگی و کسوتهای مختلف.

این بود خلاصه

آنچه جناب سدید السلطنه درباره تکمیل

مقاله کاوه راجع بسید جمال الدین مرقوم داشته‌اند و ما با کمال تشکر از جناب ایشان نقاط مهمه مشروحه ایشانرا اقطاف نمودیم و اینک عکسهای سه‌گانه‌را از سید جمال الدین در همین صفحه چاپ میکنیم.

جناب سدید السلطنه در ضمن مرسولات خودشان یک مراسله دیگری نیز راجع به تکمیل اطلاعاتی در باره ابتدای عمل طبع در ایران (که در شماره ۵ امسال کاوه در آن باب شرحی درج شده) فرستاده‌اند. این مراسله راجع بیک کتابی است موسوم بوجیزه در مسائل نماز بزبان فارسی که در سنه ۱۲۴۶ در اصفهان با چاپ سربی بطبع رسیده. مؤلف این رساله محمد جعفر بن محمد صفی الفارسی است که آترا از کتاب تحفه الابرار حاجی سید محمد باقر استخراج کرده و عبد الرزاق نام اصفهانی در ماه محرم سنه مذکوره بطبع آن رساله شروع و در ربیع الثانی آنسال بانجام رسانیده است و چون عبد الرزاق مزبور در دیباچه کتاب میگوید که بحکم فتحعلی شاه و الثقات منوچهر خان و سی خود وی «کتابی که اکثر مردم از آن منتفع گردند مطبوع آمد» و گوید «تینا و تبرکاً ابتدا باین رساله فارسی... الخ» لهذا جناب سدید السلطنه

(۱) لابد در موقع حرکتش از مصر بسوی هند.

مواظبت مینمود و خود علوم جدیده تدریس میکرد. بقول خود مشارالیه سید کتاب جغرافیا و هیئت مرحوم میرزا عبد القادر نجم الملک طبع طهران سنه ۱۳۰۰ را برای تدریس وی انتخاب کرد و کتاب «سیره تالیون الأول» طبع پاریس سنه ۱۸۵۶ میلادی و «جلستان» (ترجمه گلستان سعدی) طبع مصر و کتاب کلیله و دمنه ترجمه ابن مقفع طبع بمبئی سنه ۱۲۹۵ از کتابخانه خود بسدید السلطنه دادند که مطالعه کرده و مشکلات آنها را پرسد و ویرا بقرائت جراند مصر واداشت و از مطالعه کتاب تاسخ التواریخ ممانعت نمود. «بعد از اختتام کتاب حاج نجم الدوله کره کوچکی که بتازی مرتسم بوده» بشاگرد خود هدیه داد<sup>(۱)</sup>. مرحوم میرزا نصر الله اصفهانی (بعدها حاجی ملک المتکلمین) و میرزا فرصت شیرازی<sup>(۲)</sup>. در همان سال در بوشهر بوده و با سید محشور بودند. سید جمال الدین مدتی در بوشهر ماند (قریب سه‌ماه) و در ماه ذی القعدة سنه ۱۳۰۳ محمد حسن خان

اعتماد السلطنه حسب الامر شاه تلگراف کرده و سید را به طهران احضار کرد و هزار تومان حواله دولتی فرستاد و سید در همان ماه از راه شیراز بسوی طهران حرکت کرد و غلامی خسرو نام را حاج احمد خان همراه او کرد تا طهران.

دیگر راجع باولین سفر سید از ایران بخارج جناب سدید السلطنه

مینویسند که در سنه ۱۲۷۲ بود «که از همدان بشیراز و بوشهر آمده و بهند رفتند توصیه‌ای چند از همدان بر حاجی عبدالنبی آل صفر از بخار بوشهر داشته و بر مومی الیه وارد شده خانه‌ایکه در آنسال جایگاه سید بود و هنوز در حالت انهدام در محله کوتی برقرار است. خانواده

(۱) از قراین مختلفه معلوم میشود سید میلزادی بکره مصنوعی نجومی و جغرافیای داشته و مخصوصاً جناب سدید السلطنه مرقوم داشته‌اند خیلی شهوارا «بعد از نصف شب احضار کرده ستارگانی که بنصف السماء رسیده بودند بمواقع و اسامی و تعداد آنها مرا آشنا فرمودند».

(۲) فرصت شیرازی (میرزا محمد نصیر حسینی شیرازی ملقب بفرصه الدوله) در کتاب خود موسوم به دبستان الفرصه که در سنه ۱۳۳۳ در شیراز بطبع رسیده و جناب سدید السلطنه یک جلد از آن کتاب نیز برای ما مرحمت فرموده فرستاده‌اند شرح زیادی از سید جمال الدین و ملاقات خودش با او در بوشهر ذکر میکند و از صحبتهای سید نیز مبلغی درج مینماید که ۸۸ صفحه‌را پر کرده ولی هیچ چیز مهمی در آنهمه جز شرح ملاقات با سید در بوشهر در منزل حاج احمد خان نیست و باقی حشو و زواید است و نقل تاریخ حیات سید از کتب غیر موق بدون اشاره نمآخذ و بدون دقت و صحت و پر از اغتشاش تواریخ و وقایع. چیز قابل نقل از آنجمله آنست که وقتیکه فرصت سید را در بوشهر دیده سید «عمامة سبز کوچکی بر سر و قبای سفید عربی در بر» داشته و «عباتی روی قبا پوشیده و روی صند لی نشسته... سیگارت میکشید» و دو کره که یکی کره آسمان و دیگری کره زمین بوده بفرصت داده که یکی از آنها را که تدری محو خرابی داشته تعمیر و اصلاح نماید.



داخه ایران بشود و یک یادآوری است باولای دولت علیه که در صورت صحت این نکات در نظر ایشان در تنم و دنباله مذاکرات آنها در نظر بگیرند. انک دونکته دیگر نیز بخاطر رسیده که آنها را نیز بر نکات مندرجه در شماره گذشته علاوه میکنیم؛

در فصل پنجم عهدنامه (متن فارسی) با یک عبارت مبهمی حق پناه دادن بتمهین سیاسی و مخالفین سیاست دولت روس در خاک ایران از دولت ایران سلب شده و دولت ایران بموجب این فصل باید اینگونه اشخاص را اقلآ از خاک خود بیرون کند. اینکه گفتیم «اقلآ» بدین جهت است که ظاهر عبارت مهم فارسی (چون در مقام عمل متن فارسی هم حجت است) مضمین اینست که دولت ایران از «وجود . . . . اشخاص منفرده» هم «که مقصودشان ضدیت با دولت روس و یا دول متحده با روس باشد» اتم از هر عنوانی که داشته باشند باید در خاک خود جلوگیری نماید و جلوگیری از وجود اشخاص ممکن است حتی بسخت تر از تبعید و تسلیم نیز تفسیر شود. اساساً سلب حق پناه دادن مخالف شئون مملکت مشروطه است و ممکن است در آینده موجب اشکالات شود خصوصاً که بلفظ مبهم «مقصودشان ضدیت با . . . الخ» ذکر شده و معلوم نیست کشف این «مقصود» و مافی الضمیر تا آثارش ظهور نکرده است بجه راهی ممکن است و اگر اشخاص مزبور عملاً شروع بضعیت با دولت روس بکنند که در آن صورت لفظ «مقصود» زاید است و ممکن بود گفته شود که دولت ایران باید از اعمال و اقدامات خصمانه اشخاصی از اتباع روس که در خاک ایران برضد دولت روس مشغول عملیات مخالف بشوند جلوگیری نماید نه آنکه از «وجود» آنها که «مقصودشان» ضدیت باشد «جلوگیری» شود. علاوه بر این ظاهر این عبارت باتباع ممالک دیگر (مثلاً فرانسه و انگلیس و آمریکا) و حتی بخود ایرانیان نیز شامل است و اگر ظاهر آن حجت باشد که ممکن است در صورتیکه یک روزنامه ایران در پایتخت برای دفاع از مصالح مملکت برضد سیاست دولت حاکمه یا دولت آینده روس چیزی بنویسد گفته شود که دولت ایران باید از «وجود» مدیر آن روزنامه جلوگیری نماید و یا مطابق عین عبارت فارسی عهدنامه «وجود او را جلوگیری نماید». راست است که این حق اختصاص بدولت روس داده نشده بلکه بفعوای عبارت «دولتین معظمین متماهدتین» بطرفین حقوق متقابل داده شده لکن تجربه نشان داده که دولت ایران از حق خود در این موارد در مقابل زورگویی طرف نمیتواند استفاده کند چنانکه دولت سابق روس در محرم سنه ۱۳۲۸ با وجود صراحت فصل ۱۴ عهدنامه ترکمانچای در رد مقصرین طرفین با وجود مطالبه دولت ایران از تسلیم دزد معروف رحیم خان چلیانلو امتناع نمود و چنانکه دولت حاکمه روس در خاک خود از هیچ نوع گنگاشها و تشریفات و تدارکات خصمانه عملی برضد اساس شکل اداره ایران یا وحدت ملی و یا مصونیت خاک آن جلوگیری نمی نماید و یا آنکه بعنوان بی حقیقت «استقلال» ظاهری گرجستان و قفقازیه اینگونه حرکات را بیول مسکو در تفلیس و باکو تشکیل و ترتیب میدهد. نکته دیگری که اشاره بدان بیفایده نیست آنست که عبارت فصل نهم عهدنامه راجع بلزوم رد کردن دولت ایران یکی از عمارات بانک سابق روس را در شهرهای مختلف ایران بدولت روس در صورتیکه «دولت روسیه بخواد در یکی از آن شهرها ایجاد قونسولگری نماید» بازمبهم و بلکه در واقع منافی با فصل ۲۳ عهدنامه است چه از مفهوم ظاهر این عبارت میشود چنین نتیجه گرفت که دولت روس در هر شهری که بخواد میتواند ایجاد قونسولگری نماید و اگر چه در فصل ۲۳ این کار را مخصوص بنقاط مرضی الطرفین نموده اند با وجود این عبارت این فصل چون دلالت التزامی بر تقبض آن فقره دارد بهتر بود و واضحت از آنچه هست باشد و قید رضای ایران صریحاً تکرار شود.

تصویر میکنند که این کتاب اولین مطبوعه اصفهان بوده. در باب مؤلف نغمه الأبرار هم میفرمایند شاید حاج سید محمد باقر شفیق رشقی باشد که در سنه ۱۲۵۸ در اصفهان در گذشت.

از آثار علوهت و وسعت صدر جناب سدید السلطنه آنکه عین نسخه جانی همین کتاب و جیزه را که در کتابخانه خود داشته اند باداره کاوه فرستاده و خواهش کرده اند یکی از کتابخانه های اروپا داده شود.

## راجع بتقویم ایرانی

در باب پیشنهادی که مادر شماره ۴ همین سال کاوه راجع بتغییر سال و ماه شماری ایرانی نموده بودیم بعضی ملاحظات از خوانندگان کاوه رسیده که باکمال خوشوقتی بدانها اشاره میکنیم:

آقا میرزا جعفر شیرازی مدیر تجارتخانه «شرکت تجارتی ایرانیان» در شانگهای از بلاد چین در این باب شرحی مرقوم داشته اند که خلاصه آن از اینقرار است: اسامی ماهها همان اسامی ایرانی باشد یعنی از فروردین تا اسفندارمذ و مبدأ تاریخ نیز هجرت حضرت رسول صلعم گرفته شود و حساب هم حساب شمسی. لکن محض رفع اختلاف با ملل متمدنه در حساب سال و ماه و مراعات جهات جامعه بین المللی سزاوار چنانست که ابتدای سال را نه از اول بهار و ماه فروردین بلکه از همان اول ماه ژانویه فرنگی بحساب گریگوری گرفته و ژانویه را بهمن ماه و فوریه را اسفندارمذ و مارس را فروردین خوانند و هکذا و عده ایام ماهها را هم همان مطابق عده ایام شهر فرنگی قرار دهند نه هر ماهی را سی روز درست با آندرگاه (خمسه مستتره) در آخر سال. آقای معظم له اظهار داشته اند که در صورت چاپ همچو تقویمی حاضرند در مخارج طبع آن مکف فرمایند. از طهران نیز شخصی بامضای عبد الحمید غفاری شرحی در این باب مینویسد و مقصود جناب ایشان آنست که ترتیبی که در کاوه پیشنهاد شده بود عیناً قبول شود بجز آنکه آندرگاه بجای آنکه در آخر سال بعد از اسفندارمذ بیفتد در اول سال پیش از فروردین بعنوان ایام جشن نوروزی بیاید و باین ترتیب عده ایام بهار و تابستان رویهم رفته پنج روز از پائیز و زمستان بیشتر میشود که نزدیک بحساب نجومی هم هست و تقریباً اوائل فصول اربعه باول ماهها میآیند و یا آنکه ماههای اول سال را تا پنج ماه (ودر سال کیسه یعنی سال چهارم ماه ششم را نیز) ۳۱ روز و باقی را ۳۰ روز بگیرند و آندرگاه را نسخ کنند.

ما باوجود آنکه در عقیده خود در باره از حجت پیشنهاد کاوه بدلائل کثیره باقی هستیم پیشنهاد آقا میرزا جعفر شیرازی را قابل دقت و شایان توجه میدانیم.

امید که اولیای امور در ایران باین سنت حسنه که احیای یکی از مآثر ملی است توجهی فرمایند.

## عهدنامه

ایران و روس

در شماره گذشته بعضی ملاحظات درباره متن فارسی عهدنامه جدید ایران و روس مورخه ۱۷ جادی الآخرة امسال اظهار شد. این ملاحظات که بامید اصلاح و تکمیل عهدنامه در صورت تصدیق باظهار آنها جسارت رفت اگر هم سهو و خطا داشته باشند ممکن است زمینه ای برای نقادی و تدقیق عمیق تری از طرف صاحب نظران ایران در نشریات

## ⚡️ ⚡️ اخطار مهم ⚡️ ⚡️

راجع بترتیب انتشار روزنامه کاوه در سال آینده (از جمادی الأولى ۱۳۴۰ تا جمادی الأولى ۱۳۴۱) لازم است نظر خوانندگان را پیش از وقت نکات ذیل متوجه نمائیم و متمنی چنانست که این سطر را بدقت لازم مطالعه فرمایند:

چون روزنامه کاوه بدون آنکه اقلاداری دو هزار نفر مشترک در ایران و خارجه بشود نمیتواند با انتشار خود مداومت نماید و عایدات آن کفایت مصارف آنرا نمیکند و چون تمام مصارف صبح و نشر و پست قطع نظر از مخارج معیشت نویسندگان و کرایه خانه و اجرت خدمه و غیره در ماه بالغ بر ۱۵۰۰۰ مارک و در سال ۱۸۰۰۰۰ مارک میشود که با مطنئه امروزه پول ایران که روز بروز در نترل هم هست بیشتر از سه هزار تومان میشود و بدین ترتیب تمام مخارج اداره اقللاً قریب به پنج هزار تومان در سال بالغ خواهد شد و امسال هم فقط بهمت بعضی خیر خواهان و محبان علم و معرفت بود که روزنامه کاوه توانست خود را اداره نموده و دوره سالیانه خود را پایان برساند و نیز نظر بدانکه بدون معلوم شدن عده مشترکین و امید قطعی بقدرت نگاهداری روزنامه تا آخر سال نمیخواهیم پیش از وقت از جمعی وجوه اشتراک پیشکی گرفته و نتوانیم تا یکسال بایشان مرتباً روزنامه برسانیم و باز چون بعد از شروع بسال تازه و ارسال شماره اول بولایات مختلفه رسیدن جواب از وکلاء و اسامی مشترکینی که وجهها پرداخته اند و معلوم شدن عده مشترکین خیلی طول میکشد و ابتدا بعد از شش ماه و انتشار شش شماره تازه اسامی مشترکین و قبوض از وکلا میرسد و با آنکه پارسال از دو ماه پیش از شروع بسال دوم در شماره ۱۱ و ۱۲ سال گذشته اخطار نامه زرد رنگی بروزنامه چسبانده و اظهار کردیم که طالبین اشتراک در سال آینده پیش از وقت پول اشتراک را بوکلا پرداخته و قبض گرفته و بفرستند تا در ابتدای سال روزنامه از ایشان قطع نشود و عقب نیفتد و در شماره اول امسال نیز اخطار مبنی بر اتمام حجت بهر نسخه الحاق کردیم که در صورت نرسیدن وجه اشتراک شماره دوم دیگر فرستاده نخواهد شد باز با وجود همه این احتیاطها تازه قبوض اشتراک مشترکین بعد از انتشار شماره ۵ و ۶ یعنی بعد از پنج ماه از اول سال رسید و بایستی شماره های قبل در یکجا بایشان فرستاده شود و همراهم یکرته بخوانند. لهذا نظر بتمام این ملاحظات از حالا بعموم طالبین و مشترکین روزنامه اخطار میشود:

**اشخاصی که طالب اشتراک کاوه در سال سوم دوره جدید آن هستند لطف فرموده محض انتظام کار این روزنامه فوراً از حالا قبول اشتراک خود را برای سال آینده و حاضر بودن برای پرداختن وجه اشتراک در اول سال بوکلائی کاوه اعلام دارند یعنی در واقع یک تقاضانامه کتبی بوکلائی روزنامه بدهند و وکلائی محترم قبل از ماه ربیع الاول و متنها تا غره ربیع الثانی بواسطه دو کلمه تلگراف عده قبول کنندگان را بما اطلاع دهند و در صورتیکه عده مجموع حاضرین با اشتراک در ایران و هندوستان و مصر قریب بدو هزار نفر برسد روزنامه کاوه در سال آینده با طرزی نوین و ترقیات و اصلاحات مهمه در انتشار خود مداومت خواهد نمود.**

هر شخص محب علم و ادب و طالب انتشار حقایق که میل و علاقه ای بکاوه داشته و جهاد معنوی او را با ضحاک تمصب و جهل خواسته راضی بروب این ستاره ضعیف مشرق در آفاق و دیار مغرب نباشد خوبست بجای هر معاونت نقدی (که دیگر قبول نمیشود) بهتی مخصوص در ترویج روزنامه و تکثیر مشترکین آن بکوشد. اشخاص علم و معرفت دوستی که حاضر ب معاونت نقدی یا این روزنامه هستند بهتر است هر وجهی را که میخواهند در این راه باسم اعانه بدهند مقداری روزنامه برای مدارس ایران یا مدارس ایرانی در خارجه آهونه بشوند مثلاً بجای آنکه صد تومان برای اعانه بدهند همان مبلغ را بوکلائی کاوه داده و یا مستقیماً اداره کاوه فرستاده و بگویند بیست شماره روزنامه در مدت یک سال بمدرسه فلان در فلان شهر فرستاده شود که مدیر مدرسه در بین شاگردان توزیع نماید.

علاوه بر آنکه دوام این تأسیس در اروپا باعث استمرار و تکامل تدریجی یک مرکز تربیت و علم از ایرانیان در قلب اروپا شده و بواسطه انتشارات منظمه از کتب مفیده و رساله ها و انواع نشریات مفیده دیگر که طبع آنها در نظر است برای آیندگان و اولاد عهد آینده مرکز کار علمی و ترقی میشود. اصلاحاتی که از سال آینده در نظر است علاوه شود از اینقرار است: تکمیل سلسله مقالات مشاهیر مردمان مشرق و مغرب با عکس آنها - افزودن بابی در خلاصه اخبار ایران و عالم در هر شماره در صورت امکان - باز کردن بابی در خصوص مطبوعات تازه فرنگی در باب ایران و بابی در خصوص بهترین کتب موجوده فرنگی راجع بایران از هر حیث - تکثیر مقالات علمی عام المنفعه - سعی در اینکه مقالات بزبان ساده تری باشد که کسی در فهم آن زحمتی نباشد - مصور نمودن روزنامه - تکمیل سلسله مقالات شرح حال مشاهیر شعرای ایران و خصوصاً شعرای قدیم عهد سامانی که تقریباً حاضر است - روزنامه را بشکل مجله در آوردن یعنی بشکل کتابچه در ۳۷ صفحه که در فرستادن تا نخورد و بچشم و قطر اصلی مشترکین برسد - بقدر امکان نشر یک مقاله علمی کاملی در هر شماره از روی تنبئات عمیق و طویله و استقصاء لازم در جامعیت آن که در واقع مانند رساله مستقلی بشود - طبع و نشر تقویم کاوه از روی اسامی که در شماره ۴ امسال ذکر شده و بر از معلومات تاریخی و حکمتی و نوادر و امثال و دادن آن ب مشترکین کاوه بقیته نازلتر از قیمت متعارفی فروش آن - نشر مقالات علمی نفیس بقلم علمای فرنگستان. این است ترقیاتی که در نظر داریم و امید است که واقفاً مقبول نظر اهل معرفت گردد ولی اینهمه بسته رسیدن خبر موافق در باره عده مشترکین پیش از آخرسال روزنامه است. مشترکین شیراز میتوانند تقاضای اشتراک را پیش جناب آقا میرزا احمد کازرونی وکیل کاوه در بوشهر بفرستند و مشترکین سیستان پیش کاتبخانه نصرت در مشهد. طالبین اشتراک در ولایاتی که ما وکیل نداریم میتوانند بتر دیکترین ولایتی که در آنجا وکیل کاوه است تقاضانامه خود را بفرستند.



# تجارخانه پرسپولیس

مغازه و تجارتخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجاری میان آلمان و ایران و هندوستان و عثمانی شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار و اصناف ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قیل مال خرازی و منسوجات و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبعه و اسباب عکاسی و دواجات و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خریده و ار سال دارد.

مدیر: رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.

آدرس تلگرافی: Tarbiathut, Berlin

# چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قیل بوده و هرگونه نقشهها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

این چاپخانه ایرانی که در مرکز فرنگستان برای خدمت بتسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و صورت تابتاک آهورآمژدا را با بالهای طلا درخشان علامت اداری خود قرار داده حاضر قبول خدمات ناشرین کتب در مشرق زمین است.

آدرس چاپخانه چنین است:

Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani»

Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

# قیمت اعلان در کاوه

روزنامه کاوه چنانکه سابقاً هم در شماره دوم و سوم سال دوم (دوره جدید) خود اخطار نموده بود برای قبول هر گونه اعلان بهر زبانی که باشد و از هر نقطه ای که برسد حاضر است و اینک محض مزید اطلاع قیمت اعلانات را نیز ذیلاً درج مینماید:

مقدار اعلان	یک بار	سه بار	شش بار	۱۲ بار
قیمت هر سطر (نیم ستون) که مطابق است با ده سانتیمتر طول در هفت میلیمتر عرض	۹ شلینگ	یک لیره	یک لیره و نیم	۲ لیره و نیم
قیمت اعلاناتی که تمام یک ستون را بگیرد	۱۸ لیره	۴۰ لیره	۶۰ لیره	۱۰۰ لیره
» » نیم ستون را بگیرد	۹	۲۰	۳۰	۵۰
» » نکت ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۷ شلینگ	۱۳ لیره و ۷ شلینگ	۲۰	۲۳ لیره و ۷ شلینگ
» » ربع ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۰ شلینگ	۱۰ لیره	۱۵	۲۰ لیره
» » نهم ستون را بگیرد	۲ لیره و ۵ شلینگ	۵	۷,۵	۱۲,۵ لیره

# مخصوص تجار ایرانی

نظر بناسبات تجاری و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مصمم برآن شده ایم که روابط تجاری خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نوشروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نمایندة عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدیل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.  
Hamburg 1, Glockengiesserwall

# مساعجه در رعایت

حق تألیف

از قراریکه اخیراً مکرراً دیده شد بعضی از جراید ایران مقالات روزنامه کاوه را اقتباس و در صفحات خودشان درج میکنند بدون آنکه با صراحت لازم بآخذ مقاله اشاره بکنند و فقط بعضی از آنها در آخر مقاله بخط ریزی یک لفظ «کاوه» میگذارند که مانند امضای نویسنده مقاله بنظر میآید. حاجت بتوضیح نیست که این فقره مساعجه و بلکه هتکی است در حق تألیف که از حقوق مسلمة انسانی است. این مقالات که در تصنیف آنها زحمت زیاد کشیده میشود مانند کتبی است که نویسندگان آنها حق مالکیت معنوی بدانها دارند و اینگونه نقل و اقتباس مقالات حکم غصب را دارد. باید در صورت نقل یکی از مقالات کاوه نقل کنند اگر رعایت حق و درستکاری بنماید در اول مقاله بخط جلی تصریح بکنند بر اینکه آن مقاله از کاوه نقل شده بدین عبارت: «نقل از روزنامه کاوه منطبعة برلین - شماره ... مورخه ... سنه ...» و رنه بحق نویسنده اصلی تخطی شده فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ.

علاوه بر این نقل بدون تصریح بآخذ بعضی از جراید ایران در موقع نقل مقالات کاوه تغییراتی هم در متن آنها داده و تحریف و تبدیل کرده بعضی جاهها حذف و بعضی مواقع الحاق میکنند. این فقره حتی از مساعجه اولی هم بدتر است. امید واریم ارباب جراید و نشریات ایران بعد از این محض حفظ حقوق خود و رعایت نظم و قانون که خود نیز از آن با بهره مند شوند از این عمل مکروه اجتناب نمایند.